



پرونده «وطن امروز» درباره استراتژی دونالد ترامپ در سیاست خارجی و راهبردهای کاخ سفید در قبال ایران

استراتژی دیوانگی



یادداشت‌امروز

امید رامرز: آنچه می‌خوانید

خلاصه و تحلیلی است بر کتاب «هویت؛ نیاز به کرامت و سیاست خشم» جدیدترین کتاب «فرانسیس فوکویاما» که ۲ دهه پس از طرح نظریه پایان تاریخ و سیطره لایزال لیبرال-دموکراسی، نوشته است.

۱- فوکویاما به‌رغم اینکه با استناد به آمار، به رشد تولید ثروت و کاهش فقر مطلق از ۴۲ درصد در سال ۱۹۹۳ به ۱۸ درصد در سال ۲۰۰۸ اشاره می‌کند اما اولاً ادعا می‌کند این رشد کاملاً ناعادلانه و مختص ثروتمندان و تحصیلکرده‌ها بوده و نابرابری اقتصادی را به طرز چشمگیری افزایش داده است؛ ثانیاً او می‌پذیرد که این تغییرات در ارتباط مستقیم با افزایش نفوذ لیبرالیسم در کشورها بوده است. او می‌نویسد:

«دهه‌های گذشته، سیاست جهانی تحول چشمگیری را تجربه کرد. از اوایل دهه ۱۹۷۰ تا دهه اول قرن بیست و یکم، تعداد دموکراسی‌های انتخاباتی در جهان از حدود ۳۵ تا بیش از ۱۱۰ کشور افزایش یافت. در همان دوره، تولیدات کالا و خدمات در جهان ۴ برابر شد و رشد تقریباً در هر منطقه از جهان گسترش یافت. نسبت افرادی که در فقر شدید زندگی می‌کنند، از ۴۲ درصد جمعیت جهان در سال ۱۹۹۳ به ۱۸ درصد در سال ۲۰۰۸ کاهش یافته است اما همه از این تغییرات سود نمی‌برند. در بسیاری از کشورها و بویژه در دموکراسی‌های توسعه‌یافته، نابرابری اقتصادی به طرز چشمگیری افزایش یافت، زیرا منافع رشد در درجه اول به ثروتمندان و تحصیلکرده‌ها رسید. در ضربات مهلک بحران مالی جهانی ۲۰۰۸-۲۰۰۷ و بحران یورو که سال ۲۰۰۹ آغاز شد، در هر دو مورد، سیاست‌هایی که توسط نخبگان ایجاد شد، رکود اقتصادی، بیکاری بالا و کاهش درآمد را برای میلیون‌ها کارگر به ارمغان آورد.»

او ادامه می‌دهد: «در لیبرال-دموکراسی، برابری تحت قانون، برابری اقتصادی و اجتماعی را به‌وجود نمی‌آورد. تبعیض همچنان برای انواع مختلفی از گروه‌ها وجود دارد و اقتصادهای بازار نابرابری‌های زیادی را ایجاد می‌کنند. با وجود تولید ثروت عظیم در ایالات متحده و سایر کشورهای توسعه‌یافته، نابرابری درآمد طی ۳۰ سال گذشته به طرز چشمگیری افزایش یافته است. بخش‌های قابل توجهی از جمعیت آنها از درآمدهای ناچیز رنج می‌برند.»

۲- فوکویاما می‌پذیرد نظم تعریف شده‌اش و مفهومی که او ۲ دهه قبل به عنوان لازمه تحقق آرمانشهر دولت‌ها و ملت‌ها با نام «لیبرال-دموکراسی» تعریف می‌کرد، شکست خورده و فروپاشیده است: «در نهایت، این تغییرات جهان را به سمت یک نظم جهان‌شمول مبتنی بر جامعه باز و لیبرال سوق داد که پس از مدتی شروع به فروپاشی و بازگشت به عقب کرد.»

۳- فوکویاما ادعا می‌کند دیگر آمریکا و اروپا در حوزه اقتصاد سیاسی الگوی مطلوب بسیاری از کشورهای جهان نیستند و آنها در پی به‌کارگیری مدل‌های سیاسی و اقتصادی دیگری هستند: «از آنجا که ایالات متحده و اتحادیه اروپایی نمونه‌های برجسته‌ای از دموکراسی لیبرال بودند، این بحران‌ها به اعتبار این نظام‌ها آسیب جدی وارد کرد. به طوری که در سال‌های اخیر، تعداد دموکراسی‌ها کاهش یافته است و دموکراسی تقریباً در تمام مناطق جهان به عقب رانده شده است. در عین حال، بسیاری از کشورهای اقتدارگرا، به رهبری چین و روسیه، تبدیل به مدعی شده‌اند. بعضی از کشورها که در دهه ۱۹۹۰ به نظر می‌رسید دموکراسی‌های لیبرال موقتی هستند، از جمله مجارستان، لهستان، تایلند و ترکیه به سمت اقتدارگرایی عقبگرد کرده‌اند. شورش‌های اعراب در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ دیکتاتوری را در سراسر خاورمیانه متوقف کرد اما نتوانست دموکراسی را به جای آن بنشانند؛ رژیم‌های مستبد به قدرت رسیدند و جنگ‌های داخلی عراق، لیبی، سوریه و یمن را فراگرفت.»

۴- مهم‌تر اینکه به ادعای فوکویاما و مطابق روندی که طی سال‌های اخیر در اروپای غربی و آمریکا شاهد بوده‌ایم، نتولید لیبرالیسم حتی در کشورهایی که مهد این مدل اقتصاد سیاسی محسوب می‌شوند یعنی آمریکا و انگلیس نیز محبوبیت خود را از دست داده و در عوض این راست‌های افراطی بوده‌اند که ظهور و بروز داشته و جریان‌های اصلی سیاسی و اقتصادی این کشورها را به چالش کشیده‌اند: «شگفت‌آورتر و شاید مهم‌تر از کشورهای دیگر، موفقیت ناسیونالیسم پوپولیستی در انتخابات سال ۲۰۱۶ توسط ۲ نظام مبتنی بر لیبرال-دموکراسی قدیمی یعنی آمریکا و بریتانیا بود؛ در بریتانیا رای‌دهندگان تصمیم به ترک اروپا گرفتند و در ایالات متحده دونالد ترامپ به عنوان رئیس‌جمهور برگزیده شد.»

۵- به باور فوکویاما در یک سطحی، ریشه نارضایتی‌های اخیر مردم در کشورهای مختلف اروپا و آمریکا و بحران‌های سیاسی موجود، ناشی از مشکلات اقتصادی و سختی معیشت بوده است: «این شیفت ضمن اضمحلال بسیاری از باورهای سنتی لیبرال‌ها، نوعی بازگشت به تئوری کارل مارکس نیز هست که ریشه همه کشمکش‌ها و درگیری‌های سیاسی را تضادهای اقتصادی می‌داندست تضاد بین ضعیف و قوی و کمون اولیه، تضاد بین ارباب و برده در دوره برده‌داری، تضاد بین دهقان و فئودال در دوره فئودالیسم، تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا در دوره بورژوازی.»

وی اما معتقد است ریشه اصلی نارضایتی‌ها و چالش‌های سیاسی در واقع به مسائل بسیار عمیق‌تر یعنی «دغدغه‌های هویتی» بازمی‌گردد. فوکویاما می‌نویسد: «هرچند همه این تحولات به نوعی به

فوکویاما و بایانی بر نظریه «پایان تاریخ»

کرامت، گمشده انسان عصر حاضر

تغییرات اقتصادی و تکنولوژیک و عقبگرد از جهانی شدن (Globalization) مربوط بود اما ریشه اساسی همه آنها در واقع ظهور یک پدیده متفاوت به نام «سیاست‌های هویتی» است. سیاست‌های قرن بیستم و اوایل قرن بیستویکم غالباً توسط مسائل اقتصادی تعریف می‌شد. دغدغه چپ‌ها، سیاست متمرکز بر کارگران، اتحادیه‌های کارگری، برنامه‌های رفاه اجتماعی و سیاست‌های توزیع مجدد بود و در مقابل، راست‌ها عمدتاً به کاهش حجم دولت و ارتقای بخش خصوصی علاقه‌مند بودند. با این حال، امروز سیاست، بیش از آنکه با نگرانی‌های اقتصادی یا ایدئولوژیک چپی با راستی تعریف شود، با دغدغه‌های هویتی مواجه و از آن متأثر شده است. در حال حاضر، در بسیاری از کشورهای دموکراتیک، چپ‌ها کمتر روی ایجاد برابری اقتصادی گسترده و بیشتر بر ترویج منافع طیف وسیعی از اقلیت‌های قومی، مهاجران، پناهندگان، زنان و مردم محلی متمرکز می‌کنند. راست‌ها، در عین حال، ماموریت اصلی خود را حفاظت



وطن‌پرستانه از هویت ملی سنتی که اغلب با نژاد، قومیت یا مذهب مرتبط است، تعریف کرده‌اند. او ادامه می‌دهد: «در بسیاری از کمپین‌های انتخاباتی مبتنی بر سیاست‌های هویتی مانند کمپین «مدبران زن در سیلیکون‌ولی» یا مرکز شرکت‌های انفورماتیک بزرگ جهان در کالیفرنیا (آمریکا) و همچنین سناتورهای زن هالیوودی، در طبقات بالای هرم توزیع درآمد قرار دارند و دغدغه عدالت اقتصادی نداشته‌اند. بنابراین فقدان هویت بیش از فقدان امکان برخورداری اقتصادی از منابع، مردم را در معرض دگرگونی قرار داده است.»

۶- بسیاری از رهبران جدید جهان با محور قرار دادن همین موضوعات هویتی و مبتنی بر کرامت، نظیر برابری حقوق سیاه‌پوستان و مبارزه با نژادپرستی، حمایت از حقوق زنان و مبارزه با خشونت جنسی علیه زنان موفق شدند در انتخابات آرای شهروندان را جذب کنند. آنها گروه‌هایی از جامعه را-که تعدادشان هم کم نبود- با خود همراه کرده‌اند که به این باور رسیده‌اند هویت آنها اعم از ملیت، مذهب، قومیت و جنسیت آنها به رسمیت شناخته نشده است: «در آمریکا جنبش سیاه‌پوستان که در سال‌های اخیر بیشتر قربانی تبعیض نژادی بوده‌اند و هر روز بر تعداد کشتگان غیرعادلانه آنها در درگیری با پلیس افزوده می‌شود و زمانی که در سراسر ایالات متحده در دانشگاه‌ها، ادارات، مراکز نظامی، سینما

از ۶۰۰۰۰ مرگ و میر منجر شد که ۲ برابر تعداد مرگومیر ناشی از حوادث ترافیکی هر سال در کشور بود. امید به زندگی برای مردان سفیدپوست آمریکایی بین سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۴ کاهش یافت که رخدادهای بسیار غیرمعمول برای یک کشور توسعه‌یافته محسوب می‌شود. نسبت فرزندان سفیدپوست کارگر که در خانواده‌های تک‌نفره رشد می‌کنند، از ۲۲ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۳۶ درصد در سال ۲۰۱۷ افزایش یافت.»

۹- فوکویاما معتقد است «جهانی شدن» منجر به تغییرات اقتصادی و اجتماعی شده و بویژه در جوامع مبتنی بر لیبرال-دموکراسی سبب بروز گوناگونی‌هایی شده که مردم این جوامع خواستار به رسمیت شناخته شدن آنها شده‌اند. فوکویاما هشدار می‌دهد ترتیب اثر ندادن به این تفاوت‌ها و دغدغه‌های هویتی مبتنی بر کرامت و منزلت انسانی، موجب فروپاشی دموکراسی‌های لیبرال و قرار گرفتن جهان در معرض یک کشمکش و درگیری دائمی خواهد شد.

۱۰- به عقیده فوکویاما بسا عطف به مشکلات موجود، جوامع انسانی مدرن نمی‌توانند از هویت و سیاست‌های هویتی فاصله بگیرند؛ در عوض، این جوامع باید تعریفی وسیع‌تر و یکپارچه‌تر از هویت ملی نسبت به آنچه گروه‌های چپ و راست رادیکال ارائه می‌کنند، ارائه دهند که تنوع واقعی جوامع لیبرال-دموکراتیک را در نظر بگیرد.

او می‌نویسد: «اگر چه منطق سیاست هویت این است که جوامع را به گروه‌های کوچک و خودخواه تقسیم کند اما می‌توان هویت‌های وسیع‌تر و یکپارچه‌تر ایجاد کرد که همه آنها را دربر بگیرد... تجربه زندگی می‌تواند تبدیل به یک تجربه ساده شود که فرد را به افراد متفاوتی متصل می‌کند، نه اینکه از آنها جدا کند؛ دولت‌ها و گروه‌های جامعه مدنی باید روی یکپارچگی گروه‌های کوچک‌تر بر کلیات بزرگ و همه‌شمول تمرکز کنند. دموکراسی‌ها نیاز دارند به ترویج آنچه دانشمندان سیاسی «هویت‌های عقیدتی ملی» نامیده‌اند- که نه از ویژگی‌های مشترک شخصی، تجربیات زندگی، روابط تاریخی یا اعتقادات مذهبی ساخته شده باشد، بلکه بر اساس ارزش‌ها و باورهای اصلی مشترک شکل گرفته باشد- بپردازند... الزامات آن می‌نویسد: «مبارزه با سیاست‌های هویتی آنفره‌افکنانه» که اروپا باید با تغییر قوانین شهروندی آغاز شود که البته چنین دستور کاری فراتر از

توانایی اتحادیه اروپایی است که ۲۸ کشور عضو آن بشدت از منافع ملی خود دفاع می‌کنند و آماده وتوی هرگونه اصلاحات یا تغییرات مهم هستند. بنابراین، هر گونه اقدامی که انجام می‌شود، باید به تنهایی در سطح کشورهای عضو اتفاق بیفتد. برای متوقف کردن برخی از گروه‌های قومی، کشورهای عضو اتحادیه اروپایی قوانین شهروندی‌ای را که بر اساس «حق خون» است- که حق شهروندی را طبق قومیت والدین اعطا می‌کند- باید با قوانین جدیدی که شهروندی را بر اساس «حق زمین» تعیین می‌کند، جایگزین کند و شهروندی او حقوق شهروندی‌ا را به هر کسی که در قلمرو کشور متولد شده است، اعطا کند. اما در عین حال کشورهای اروپایی نیز باید الزامات سختگیرانه‌ای را برای تصرف شهروندان جدید اعمال کنند؛ چیزی که ایالات متحده سال‌ها انجام داده است. در ایالات متحده علاوه بر داشتن مجوز اقامت دائم در این کشور به مدت ۵ سال، انتظار می‌رود شهروندان جدید بتوانند زبان انگلیسی را برای خواندن، نوشتن و صحبت کردن بیاموزند و درکی از تاریخچه دولت ایالات متحده داشته و از شخصیت اخلاقی خوب - یعنی نداشتن سابقه کیفری- برخوردار باشند و تعهد به اصول و آرمان‌های قانون اساسی ایالات متحده را با ادای سوگند وفاداری به آمریکا نشان دهند. کشورهای اروپایی نیز باید از شهروندان مهاجر جدیدشان انتظارات مشابه ایالات متحده داشته باشند... علاوه بر تغییر الزامات رسمی برای شهروندی، کشورهای اروپایی باید از مفاهیم هویت ملی که بر قومیت مبتنی است فاصله بگیرند.» او ادامه می‌دهد: «با وجود اینکه اروپایی‌ها یک تمدن عظیم بومی ایجاد کرده‌اند اما باید شرایطی را فراهم کنند که بتواند مردم را از سایر فرهنگ‌ها نیز- حتی با وجود تمایزات خاص- دربر بگیرد.»

۱۲- فوکویاما همچنین به لزوم تدوین سیاست‌های جدید هویتی در آمریکا که همه اقلیت‌ها را در بر بگیرد، اشاره می‌کند و می‌نویسد: «امروز هویت ملی آمریکایی که پس از جنگ داخلی ظهور کرد، باید در برابر حملات گروه‌های چپ و راست احیا شده و از آن دفاع شود. در جناح راست، ملی‌گرایان سفیدپوست مایل به جایگزین شدن نژاد، قومیت و مذهب به مایل به جایگزین شدن نژاد، قومیت و مذهب به نقاب‌های از ویژگی‌های جامعه آمریکایی است. اگرچه ایالات متحده از تنوع استفاده کرده است اما نمی‌تواند هویت ملی خود را مبتنی بر تنوع ایجاد کند. یک قانون‌گذاری و برابری انسانی ارائه کند. آمریکایی‌ها به این ایده‌ها احترام خواهند گذاشت.»